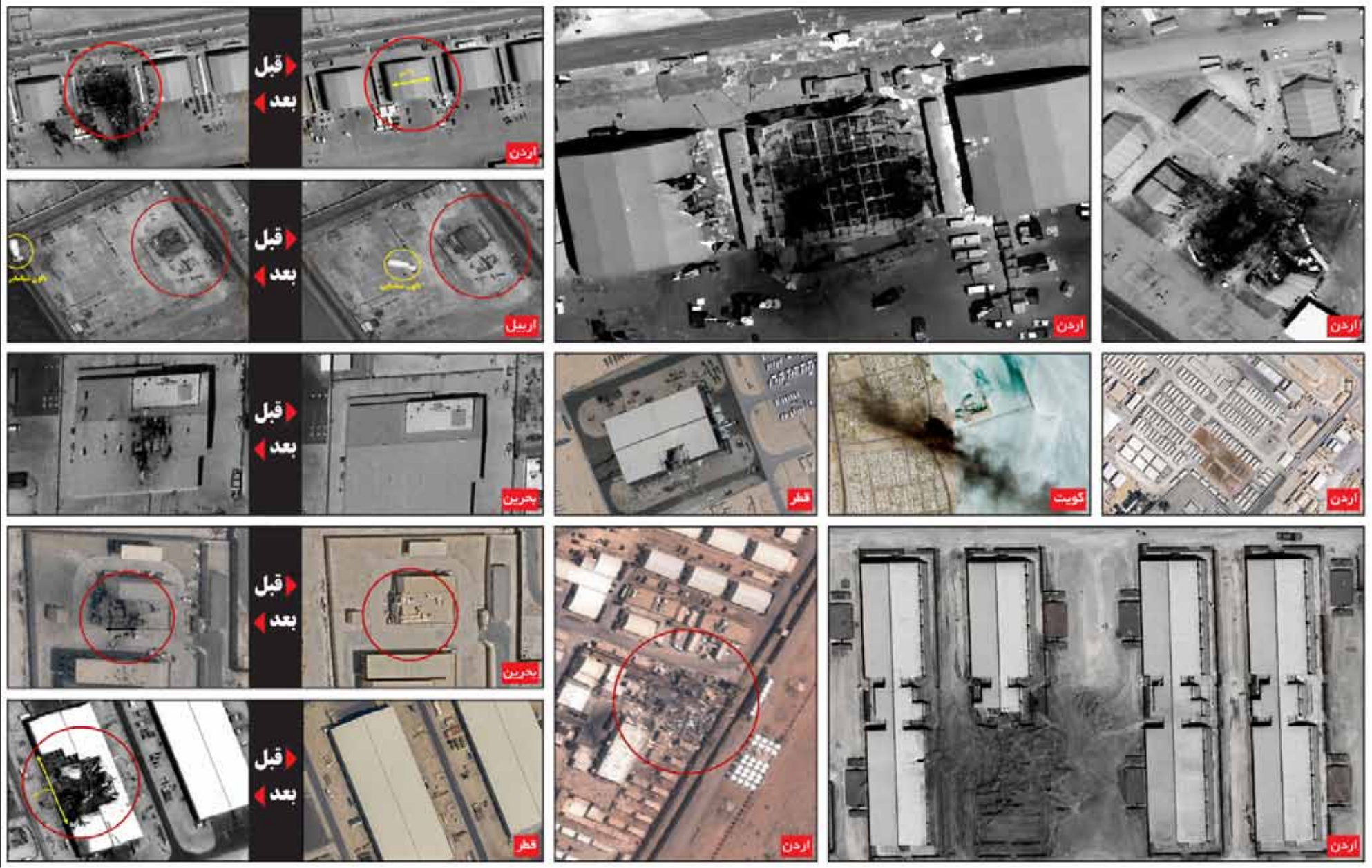


گزارش «وطن امروز» درباره آمار پنتاگون از هزینه‌های غیرمنتظره ۴ ماه ابتدایی جنگ علیه ایران

سیاه‌چاله ۵۰میلیارد دلاری



جنگی که ایالات متحده آمریکا و رژیم صهیونیستی از اواخر سال گذشته علیه ایران آغاز کردند، هر چند شاید در ابتدا محاسباتی ارزان و ساده درباره آن داشتند اما جنگ، مثل رودخانه‌ای که از کوهستان سرازیر می‌شود، هیچ‌گاه در مسیر پیش‌بینی‌شده نمی‌ماند و هر چه جلوتر می‌رود، بستری تازه برای خودش می‌سازد و هزینه‌هایی را با خود می‌آورد که در نقشه اولیه جایی نداشته است. آنچه در ابتدا به عنوان عملیاتی محدود و کوتاه‌مدت معرفی شد، اکنون پس از گذشت بیش از ۶ ماه، به یکی از پرهزینه‌ترین درگیری‌های نظامی آمریکا در ۲ دهه اخیر بدل شده؛ درگیری‌ای که بازرس کل وزارت جنگ آمریکا، برای نخستین‌بار رقم رسمی آن را در گزارشی مکتوب برای کنگره روشن کرده است.

بر اساس این گزارش که بازه زمانی بیست و هشتم فوریه تا سیم ژوئن را پوشش می‌دهد (۴ ماه ابتدایی جنگ)، هزینه مستقیم عملیات موسوم به «خشم حماسی» برای واشنگتن به ۳۳ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار رسیده؛ رقمی که اگر آن را کنار جمعیت یک کشور متوسط بگذاریم، معادل بودجه سالانه چند وزارتخانه در بسیاری از کشورهای در حال توسعه است. از این میان، ۲۲ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار فقط صرف مهماتی شده که در آسمان و دریا مصرف شده است. ۳ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار دیگر، خسارت مستقیم به تجهیزات نظامی بوده و ۷ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار باقیمانده نیز در ردیف سایر هزینه‌ها ثبت شده است. نکته‌ای که نباید از قلم بیفتد این است که این ارقام تنها بخشی از واقعیت است، چرا که هزینه بازسازی زیرساخت‌های ویران‌شده در پایگاه‌های منطقه‌ای، هنوز در هیچ کجای این صورت‌حساب محاسبه نشده است.

■ سیاه‌چاله ۵۰میلیارد دلاری

معمولا در جنگ‌های مدرن، نهادهای نظامی تمایل دارند رقم نهایی هزینه‌ها را کمتر از واقع جلوه دهند اما آنچه در مورد جنگ علیه ایران رخ داد دقیقا برعکس این الگوی رایج بود. اردیبهشت‌ماه، یک مقام پنتاگون در شهادتی پیش روی کنگره هزینه عملیات را نزدیک ۲۵ میلیارد دلار برآورد کرد. تنها چند هفته بعد، منابع آگاه به شبکه سی‌بی‌اس‌نیز گفتند رقم واقعی به احتمال زیاد به ۵۰ میلیارد دلار نزدیک‌تر است. حالا با انتشار گزارش رسمی بازرس کل معلوم شده که واقعیت جایی میان این دو برآورد، حتی نزدیک‌تر به عدد ۵۰ میلیارد دلار قرار داشته است. پیت هگست، وزیر جنگ آمریکا در اوایل مرداد به طور رسمی به سناتورها گفته بود هزینه جنگ تا آن مقطع به ۳۷ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار رسیده؛ رقمی که برخی کارشناس همان زمان هم آن را دست‌کم گرفته شده خواندند. این فاصله میان برآورد اولیه و رقم نهایی به خودی خود یک پیام دارد. جنگ علیه ایران، بر خلاف تصویری که رسانه‌های نزدیک به کاخ سفید از یک عملیات «کنترل‌شده و کم‌هزینه» ترسیم می‌کردند، مسیری متفاوت و پرهزینه‌تر را طی کرده است. این الگو یادآور تجربه‌های تلخ پیشین آمریکاست؛ از ویتنام تا عراق، جایی که هزینه واقعی جنگ همواره دیرتر و بزرگ‌تر از آنچه در آغاز اعلام می‌شد، بر افکار عمومی آشکار شده است. **■ کسری راهبردی در انبار مهمات**

شاید مهم‌ترین بخش این گزارش فراتر از رقم دلاری باشد. بخش مهم، اعترافی است که سال‌ها پنتاگون از بیان صریح آن طفره رفته بود. بازرس کل به‌صراحت نوشته مصرف مهمات در این جنگ «کسری‌های راهبردی در موجودی و گلوگاه‌های صنعتی در زنجیره تأمین مهمات» را آشکار کرده است. ذخایر تسلیحاتی هر ارتشی، ستون فقرات بازدارندگی آن به شمار می‌رود و خالی‌شدن این انبارها حتی اگر موقتی باشد، تصویر قدرتی را در نگاه رقبای و متحدان تغییر می‌دهد.

مارک کنسینان، کارشناس مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی واشنگتن در گفت‌وگو با سی‌بی‌اس‌نیز تصویری صریح از این وضعیت ترسیم کرد. به گفته وی، برای یک جنگ در مقیاس ایران شاید ذخایر آمریکا کفایت کند اما چالش اصلی جایی دیگر نهفته است. اگر روزی نوبت به رویارویی با قدرتی مانند چین برسد، شاید تأمین مهمات برای یک ماه ممکن باشد اما ادامه آن در ماه دوم و سوم چالشی بزرگ خواهد بود. این جمله به تنهایی نشان می‌دهد جنگ علیه ایران، هر چند محدود به یک منطقه بود اما ردپای خود را بر توان راهبردی آمریکا در سراسر جهان بر جا گذاشته است. در همین حال، مقامات کاخ سفید بارها تلاش کرده‌اند این تصویر را کمربند کنند. دونالد ترامپ در یکی از پیام‌های خود مدعی شد آمریکا در حال تولید «بیش از هر زمان دیگری در تاریخ» تسلیحات پیشرفته است و سلاح‌ها به صورت روزانه به نیروهای مستقر در خاورمیانه تحویل داده می‌شوند؛ اما تیم کاهیل، مدیر بخش موشکی شرکت لاکهید مارتین، وضعیت خط تولید کارخانه آرکانزاس را با عبارتی گویاتر توصیف کرد.

او این روند شتاب‌زده را «آشوبی کنترل‌شده» نامید؛ عبارتی که به تنهایی فاصله میان تبلیغات سیاسی و واقعیت کارگاهی را روشن می‌کند. هر پرتابه باتر پوت که برای رهگیری موشک‌های بالستیک طراحی شده، نزدیک ۴ میلیون دلار هزینه دارد و با وجود تلاش برای افزایش تولید به ۷۵۰ فروند در سال، این رقم هنوز فاصله زیادی با نیاز واقعی یک جنگ فرسایشی دارد. **■ گورستان پرنده‌های چنده میلیون‌دلاری و ضربه کاری به قلب لجستیک آمریکا**

اگر مهمات، رگ‌های تغذیه‌کننده یک ارتش باشد، ناوگان هوایی بازوی ضربتی آن است و از قضا همین بازو بود که در این جنگ بیشترین آسیب را دید. بر اساس گزارش بازرس کل، تا اوایل تیرماه بیش از ۵۰ فروند هواپیما و پهپاد آمریکایی آسیب دیده یا به طور کامل از رده خارج شده‌اند. در میان آنها ۴ فروند «اف ۱۵»، یک فروند «اف ۳۵»، ۷ فروند هواپیمای سوخترسان «کی‌سی ۱۳۵» و تا ۳۰ فروند پهپاد «ام‌کیو ۹ رپیر» قرار دارد. ۵ فروند از همین سوخترسان‌ها در حالی که روی زمین عربستان پارک بودند هدف مستقیم موشک‌های ایرانی قرار گرفتند. تا همین تاریخ، شمار پهپادهای پیشرفته «ام‌کیو ۹ رپیر» آسیب دیده که هر کدام حدود ۳ میلیون دلار قیمت دارند نیز به ۳۰ فروند رسیده بود.

نکته بدتر برای آمریکا این است که برخی از این خسارات حتی از سوی رئیس‌جمهور آمریکا نیز تکذیب شده بود. تنها چند هفته پیش از انتشار این گزارش، ترامپ در گفت‌وگو با یک شبکه خبری، خبر آسیب‌دیدن چند جنگنده آمریکایی در حمله ایران به پایگاه هوایی موفق السلطی در اردن را رسماً رد کرده و گفته بود «هیچ خسارتی، هیچ چیزی وارد نشده است!» حالا سند رسمی بازرس کل که اکنون در اختیار کنگره قرار گرفته، خلاف این ادعا را ثابت می‌کند. یک فروند «ای ۱۰» در همان حمله بال خود را از دست داد و ۸ فروند «اف ۱۵» نیز آسیب سبک دیدند.

در این بین شاید صریح‌ترین اعتراف را یک مقام ارشد نظامی بر زبان آورد. هونگ کائو، وزیر کفیل نیروی دریایی

آمریکا در گفت‌وگو با یک رسانه آمریکایی وضعیت پایگاه دریایی بحرین، ستاد فرماندهی نیروهای دریایی آمریکا در خاورمیانه و مقر ناوگان پنجم را با عبارتی بی‌برده توصیف کرد. به گفته وی، ایران «بحرین را به‌شدت درهم کوبید». این پایگاه که سال‌ها قلب لجستیک دریایی آمریکا در منطقه بود، اکنون آنقدر آسیب دیده که واشنگتن ناچار شده زنجیره تأمین دریایی خود را به جزیره دیه‌گو کارسیا در اقیانوس هند منتقل کند؛ مسیری که چرخه تدارکات را به ۱۴ تا ۱۸ روز کشانده، در حالی که پیش از جنگ این فاصله به مراتب کوتاه‌تر بود.

■ بلیت‌های ۷۹میلیون‌دلاری برای خروج اضطراری دیپلمات‌ها
 جنگ آمریکا علیه ایران بر خلاف بسیاری از درگیری‌های پیشین تنها به میدان نظامی محدود نماند و دامنه‌اش تا دل ساختمان‌های دیپلماتیک واشنگتن در منطقه نیز کشیده شد. بر اساس بخش تازه‌ای از همین گزارش که برای نخستین‌بار منتشر شده، تأسیسات دیپلماتیک آمریکا در عراق، کویت، عربستان سعودی و امارات متحده عربی در مجموع نزدیک ۱۸۴ میلیون دلار خسارت دیده‌اند. سنگین‌ترین ضربه در عراق وارد شد، جایی که خسارات به بیش از ۱۵۷ میلیون دلار رسید و سفارت آمریکا در بغداد بیش از ۶۰۰ بار مورد حمله قرار گرفت. پس از عراق، کویت با بیش از ۱۴ میلیون دلار و عربستان با ۱۱ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار خسارت در رده‌های بعدی قرار گرفتند.

در روزهای اول جنگ، ۲ فروند پهپاد ایرانی سفارت آمریکا در ریاض را هدف قرار دادند و خسارتی گسترده از جمله به ساختمان مرکز سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا در همان مجموعه وارد کردند. در همان روزها پهپادی دیگر کنسولگری آمریکا در دویبی را نشانه گرفت و به ساختمان تأسیسات جانی آن آسیب رساند؛ آسیبی که مارکو روبیو، وزیر خارجه آمریکا آن را صرفاً برخورد با «پارکینگی مجاور ساختمان اداری» توصیف کرد؛ توصیفی که با ابعاد واقعی خسارت همخوانی چندانی نداشت. سفارت آمریکا در کویت نیز پس از حمله پهپادی

ایران، به طور کامل تعطیل شد و تا تیرماه تنها بعضی اقدامات اضطراری را انجام داد.

هزینه انسانی این ماجرا هم چیزی نیست که بتوان آن را در ستون اعداد نادیده گرفت. طبق گزارش، بین اوایل اسفند تا اوایل تیر، حدود ۳۵۰۰ نفر از کارکنان دیپلماتیک آمریکا از منطقه خارج شدند و وزارت خارجه آمریکا برای مدیریت این بحران، ۷۹ میلیون و ۲۰۰ هزار دلار هزینه کرد؛ رقمی که عمدتاً صرف تخلیه پرسنل، خانواده‌های آنان و شهروندان آمریکایی مقیم منطقه شد. نزدیک ۹۰۰۰ شهروند آمریکایی، بیشتر از اسرائیل، عراق و اردن با پرواز و گاه با مسیرهای زمینی و دریایی تخلیه شدند؛ هزینه‌ای که تنها در بخش تخلیه از امارات، به دلیل مسیرهای پرهزینه به استانبول، آتن و واشنگتن، به بیش از ۴ میلیون دلار رسید.

در میان اعداد و ارقام مالی، نباید فراموش کرد که این جنگ تلفات انسانی مستقیمی نیز برای ارتش آمریکا در پی داشته است. بر اساس گزارش، ۱۸ تن از نظامیان آمریکایی در این درگیری کشته و نزدیک ۸۰۰ نفر دیگر زخمی شده‌اند. برخی از این تلفات، از جمله سقوط یک بالگرد در دریای عرب و برخورد ۲ فروند سوخترسان «کی‌سی ۱۳۵» در آسمان عراق که به کشته‌شدن ۶ نظامی انجامید، در دسته رویدادهای «غیرخصمانه» طبقه‌بندی شده‌اند، در حالی که ۱۱ نظامی دیگر در کویت، عراق، اردن و عربستان، به طور مستقیم در عملیات نظامی جان باخته‌اند. این ارقام، در کنار حدود ۵۰ هزار نیروی آمریکایی که همچنان در منطقه مستقرند، تصویری از جنگی ترسیم می‌کند که دولت ترامپ تا امروز هیچ نقشه روشنی برای خروج از آن ارائه نداده است.

■ ۳۳ میلیارد دلار نوک کوه یخ است

شاید عجیب‌ترین بخش این گزارش نه آنچه در آن آمده، بلکه آن چیزی است که از قلم افتاده. بازرس کل به صراحت نوشته ارقام اعلام‌شده، هزینه بازسازی تأسیسات ویران‌شده در پایگاه‌های کویت، بحرین، قطر، امارات، عربستان، عراق، عمان و اردن را در بر نمی‌گیرد و حتی روشن نیست تمام این پایگاه‌ها

اصل بازسازی خواهند شد یا نه و اگر بازسازی شوند هزینه آن بر عهده چه نهادی خواهد بود. این ابهام به تنهایی نشانه‌ای از عمق بحران است. وقتی نهاد نظارتی یک کشور پس از ۶ ماه جنگ هنوز نمی‌تواند تصویری روشن از رقم نهایی هزینه‌ها ارائه دهد، این خود گویای آن است که رقم ۳۳ میلیارد دلاری تنها لایه روبین یک کوه یخ است.

همین گزارش‌ها نشان می‌دهد ساختار نظامی آمریکا در منطقه به گونه‌ای پایدار در حال تغییر است. به گفته منابع آگاه به شبکه سی‌ان‌ان، مقامات نظامی و اطلاعاتی آمریکا به طور خصوصی درباره احتمال کاهش دائمی نیروها و تأسیسات آمریکا در خاورمیانه گفت‌وگو کرده‌اند؛ گفت‌وگویی که نشان می‌دهد حتی پس از پایان احتمالی جنگ، نقشه حضور نظامی آمریکا در این منطقه همان نقشه پیش از جنگ خواهد بود.

■ صورتحساب همچنان باز است

آنچه از دل این گزارش رسمی بیرون می‌آید، فراتر از یک فهرست خشک از ارقام مالی است. ۳۳ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار، تنها بخش قابل اندازه‌گیری از هزینه‌ای است که واشنگتن برای این جنگ پرداخته و حاضر شده به آن اعتراف کند؛ هزینه‌ای که کسری در انبار مهمات، فرسودگی ناوگان هوایی، آسیب به سفارتخانه‌ها، جابه‌جایی هزاران دیپلمات و نظامی و از همه مهم‌تر، جان ۱۸ سرباز را در خود جای داده است و این کم‌اگان حساب نهایی نیست، چرا که رقم بازسازی پایگاه‌های ویران‌شده هنوز روی هیچ کاغذی نیامده و به گفته ناظران احتمالاً سال‌ها طول خواهد کشید تا صنایع دفاعی آمریکا بتوانند ذخایر موشکی و سامانه‌های رهگیر خود را به سطح پیش از جنگ بازگردانند.

گزارش اخیر منتشرشده آیینه‌ای است رویه‌روی سیاسی که از ابتدا با شعار قدرت و برتری آغاز شد اما در عمل هزینه‌ای به مراتب سنگین‌تر از آنچه در ذهن طراحانش بود بر دوش نظام مالی و نظامی آمریکا گذاشت. تجربه تاریخی نشان داده هیچ قدرتی، هر چند بزرگ، نمی‌تواند بی‌نهایت در برابر مقاومتی سرسخت، محاسبات خود را بدون بازنگری حفظ کند.

شکست دوزدن هرمز

در شرایط اختلال است. این تجربه نشان می‌دهد حتی کشوری با زیرساخت‌های گسترده نیز ممکن است در زمان بحران به مسیرهای انعطاف‌پذیر نیاز پیدا کند.

برای ایران نیز این بحث می‌تواند به طراحی سیاستی بلندمدت درباره زیرساخت‌های انرژی منجر شود. توسعه ظرفیت‌های ذخیره‌سازی، افزایش تنوع مسیرهای صادراتی، تقویت زیرساخت‌های پالایش و انتقال و ایجاد امکان همکاری با بازارهای مختلف، از جمله حوزه‌هایی هستند که می‌توانند در یک برنامه جامع امنیت انرژی بررسی شوند. چنین برنامه‌ای باید از نگاه واکنشی و حادثه‌محور فراتر رود و به این پرسش پاسخ دهد: چگونه می‌توان در شرایط بحران، جریان انرژی را حفظ کرد و هزینه‌های اختلال را کاهش داد.

■ آینده انرژی؛ قدرتی که از مسیرها عبور می‌کند

حادثه خط لوله شرق – غرب عربستان، جدا از اینکه تعمیر آن چه زمانی انجام شود و بازار نفت در روزهای آینده چگونه واکنش نشان دهد، یک پیام راهبردی دارد: در معماری جدید انرژی، مسیر انتقال به اندازه منبع انرژی اهمیت یافته است. نفتی که در میدان

تولید می‌شود، تا زمانی که نتواند از مسیر امن و قابل اتکا به بازار برسد، ظرفیت اقتصادی کامل خود را نشان نمی‌دهد. به همین دلیل، امنیت انرژی آینده به مجموعه‌ای از عوامل وابسته است: تنوع مسیرها، ظرفیت ذخیره‌سازی، انعطاف عملیاتی، توان تعمیر، امنیت بنادر و امکان تغییر مقصد در شرایط بحران. از این منظر، عنوان «هرمز دوم هم بسته شد» بیش از آنکه درباره یک خط لوله مشخص باشد، درباره یک منطق ژئوپلیتیک است: آیا می‌توان با جابه‌جایی مسیر، آسیب‌پذیری را حذف کرد؟ پاسخ این پرسش به طراحی شبکه، پراکندگی زیرساخت و توانایی حفظ جریان بستگی دارد. اگر یک مسیر جایگزین، خود به نقطه تمرکز تبدیل شود، ممکن است بخشی از ریسک را کاهش دهد اما تمام آن را از بین نمی‌برد. این نکته در مورد عربستان اهمیت دارد، زیرا خط لوله شرق – غرب در شرایط بحران به یکی از مهم‌ترین مسیرهای انتقال نفت آن کشور تبدیل شده است.

برای ایران، اهمیت این تحول در امکان بازتعریف نقش جغرافیایی کشور در شبکه انرژی منطقه است. تهران می‌تواند این بحث را نه فقط در چارچوب رقابت بر سر مسیرهای صادراتی، بلکه در قالب

توسعه زیرساخت‌های داخلی، تنوع بازارها، همکاری منطقه‌ای و افزایش انعطاف‌پذیری اقتصادی دنبال کند. چنین رویکردی نیازمند برنامه‌ریزی، سرمایه‌گذاری و همکاری‌های پایدار است و نمی‌توان آن را با یک پروژه کوتاه‌مدت یا یک مسیر واحد تحقق بخشید اما همین تغییر نگاه می‌تواند مبنای یک راهبرد بلندمدت برای کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی و افزایش ظرفیت مانور کشور باشد. در نهایت، آینده انرژی منطقه را نباید صرفاً با تعداد شبکه‌های تولیدشده یا طول خطوط لوله سنجید، مساله اصلی این است: چه کشوری می‌تواند در شرایط بحران، جریان انرژی خود را حفظ کند، مسیرهای مختلف را به هم پیوند دهد و از یک اختلال محدود، بحران گسترده نسازد. خط لوله شرق به غرب عربستان نشان داد مسیر جایگزین، بدون شبکه پشتیبان، ممکن است خود به گلوله‌گ تبدیل شود. بنابراین شاید پرسش دقیق‌تر از «هرمز دوم هم بسته شد؟» این باشد: چه کسی در معماری آینده انرژی، توانایی بیشتری برای تغییر مسیر و حفظ جریان خواهد داشت؟ پاسخ به این پرسش، بخشی از رقابت ژئوپلیتیک آینده منطقه را شکل خواهد داد.



ادامه از صفحه اول

نکته مهم آن است که منافع ملی ایران در این حوزه نباید صرفاً با افزایش صادرات نفت یا افزایش درآمدهای کوتاه‌مدت سنجیده شود. امنیت جریان انرژی، تنوع بازارها، کاهش وابستگی به یک مسیر واحد، توسعه زیرساخت‌های داخلی و افزایش ظرفیت همکاری منطقه‌ای، همگی می‌تواند بخشی از قدرت اقتصادی و ژئوپلیتیک کشور را تشکیل دهد. در این نگاه، قدرت انرژی نه فقط در حجم ذخایر، بلکه در توانایی تبدیل منابع به جریان پایدار، قابل اتکا و متنوع تعریف می‌شود.

■ پایان فاصله مسیر امن؛ آغاز رقابت شبکه‌ها

یکی از تصورات رایج در سیاست انرژی این است که با ساخت یک مسیر جایگزین، می‌توان یک گلوگاه را از معادله حذف کرد اما تجربه خط لوله شرق – غرب نشان داد مسیر جایگزین، اگر خود به یک نقطه تمرکز تبدیل شود، ممکن است با نوع دیگری از آسیب‌پذیری روبه‌رو شود. این به معنای بی‌فایده بودن خطوط